

که چون البته الاخر است خدیجه بن العمان را رقی الله علیه بحاجت که از آن
 روان ساخت تا خبری بار در دست مبارک بر سینه و میان دو کف دست
 وی بآید و گفت اللهم اعظم من بیه و من خلقه و عن عینه و شمله و ان شئت
 سرهای سخت بود خدیجه میگوید و ان شدیم و بیندیشتم که بخاتم در راه
 و بر سر ما درین از نیکو و تا با هر ای رسیدیم و خبر ایشان معلوم کردیم
 و باز گشتیم و با احوال پیوستیم بعد از آن طعم با احوال سر ما در آن
 کرد و از آن بطور آید **و از آنجا که** خدیجه رضی الله عنه بر
 رسول صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و بعد از آن مناجات کرد و میفرمود
 اللهم و بین و با محبت دعوت المصطفى من الكشف همی و کرمی فقد تجالی
 و من می جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی ترا نصرت داد بادی از آنجا که
 دنیا بر ایشان فرستاد و یاد دیگر از آسمان چهارم که سنگی آید
 خدیجه رضی الله عنه میگوید چون آنجا رسیدم با دسر در ایشان
 پیچیده بود و آتشهای ایشان همیشهست و یکدیگر را اندامی کردند که
 سر ما را هلاک کرد بعد از آن بادی دیگر عظیم رسید که سنگها
 بزرگی آید در میان قوم خود را بسیر از آن نگاه میداشتند پس

سر سخت در ایشان افتاد و سبب تمام بگرختند و اشارت نمایند
 انکه خدای تعالی میفرستد باید آید که و نعمته الله علیکم اذ جاؤکم فیه
 فارسندنا علیهم ریحا و جنود الم نزلنا **و از آنجا که** خدیجه
 قریش بگرختند رسول صلی الله علیه و سلم گفت من بغزوکم قریش
 بعد عامه و لکنم بغزوهم یعنی بعد از این سال دیگر قریش با شما غزوا
 کرد و هیچکس شما با قریش غزوا نهد که در لایم قریش هیچ غزوا
 کردند تا فتح مکه شد **و از آنجا که** خدیجه رضی الله عنه
 روزی ابو سفیان با کرمی از قریش میگفت که در میان شما پنجس
 که فرصتی نگاه دارد و انتقام ما از محمد بگیرد که میگوید شما با بازار
 میسر و دو واسطه مستغنی بقیلیغ رسالت از حال هر کس غافل میسند
 ناگاه مردی از عرب بمنزل ابو سفیان درآمد و گفت اگر تو حق تعالی
 کنی من این کفایت کنم بر اهل بیت که ما را از آن غزوی دارم بجا
 تیر ابو سفیان بر او را در احسب و او با یکدیگر شرط کردند که یکس
 نگویند غزب روان شد روز ششم بعد از رسیدن از هر کسی
 رسول صلی الله علیه و سلم رسید گفتند لبوی بنی عبد المطلب

فرد

بهرت این